

بررسی و تحلیل منافع مستوفات و غیر مستوفات در قوانین ایران و فقه

عرفان رهائی^۱ / سید مهدی میرداداشی کاری^۲

* نوع مقاله: پژوهشی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۱ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۲۴

چکیده

فقه‌ها، ضمان منافع را به دو دسته ضمان منافع مستوفات و ضمان منافع غیر مستوفات تقسیم کرده اند. از آنجا که ممکن است حکم این دو دسته با همدیگر تفاوت داشته باشد مناسب است هر کدام جداگانه بررسی شوند. ۱- منافع مستوفات: منافع مستوفات عبارتند از منفعی که شخص تلف کننده آنها را استفاده کرده و از آنها بهره برده است مانند ساکن شدن در منزل و یا سوار شدن بر ماشین. در این گونه منافع مشهور فقها ضمان را پذیرفته اند و تنها برخی از فقها مانند ابن حمزه با آن مخالفت کرده اند. شیخ انصاری در این باره می نویسد: "اگر جنسی که به عقد فاسد فروخته شده منفعتی داشته باشد و مشتری از آن استفاده کرده باشد، بنابر مشهور واجب است عوض آن را بپردازد." صاحب جواهر نیز چنین ادعایی را نقل می کند. چون این حکم مورد قبول نزدیک به اتفاق همگی فقهاء می باشد و از طرفی اگر ضمان در منافع غیر مستوفات ثابت شود، ضمان در این گونه منافع به اولویت ثابت می شود، از این رو از نقد و بررسی ادله در اینجا خودداری می شود. ۲- منافع غیر مستوفات، منافع ممکن الحصولی است که شخص امکان بهره برداری را از مالک سلب کرده و خودش هم منتفع نشده است.

واژگان کلیدی: مسئولیت غاصب، منافع مستوفات، منافع غیر مستوفات، قاعده علی الید، ضمان منافع.

^۱ دانشجوی دکترای حقوق خصوصی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران. (نویسنده مسئول)

erfanrahaee1@gmail.com

^۲ دانشیار گروه حقوق خصوصی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران.

sm.mirdadashi1351@iau.ac.ir



مقدمه

منظور از منافع مستوفات، منافی است که متصرف از آن بهره بری کرده و در اثر استفاده تلف نموده است. مشهور فقها و حقوق دانان قائل به ضمان هستند اعم از این که تصرف عدوانی باشد (غصب) یا غیر عدوانی. منظور از منافع غیر مستوفات منافع ممکن الحصولی است که شخص امکان بهره برداری را از مالک سلب کرده و خودش هم منتفع نشده است. فقهای امامیه و حقوق دانان در خصوص ضمان منافع غیر مستوفات توسط غاصب تردیدی ندارند اما در خصوص ضمان منافع غیر مستوفات در فرض غیر غصب و غیر تصرف عدوانی نظرات مختلفی ابراز شده است. اما مشهور فقهای امامیه و اکثریت حقوق دانان بر مبنای قاعده علی الید و گروهی هم با توجه به اطلاق ادله قاعده اتلاف ضمان منافع غیر مستوفات اگر تصرف عدوانی نباشد هم میپذیرند اما فقه عامه در مورد منافع غیر مستوفات چه در فرض غیر غصب و چه در فرض غصب قائل به قاعده ضمان منافع با تکیه بر آرای امام خمینی (ره) می باشند.

۱- تشریح منافع

منفعت وصفی در مال است که به آن قابلیت انتفاع میدهد و در مقدار ارزش و مالیت یک شیء دخالت دارد؛ مثل سکونت در منزل به طوری که اگر چیزی هیچ منفعت عقلایی نداشته باشد مال بر آن اطلاق نمی شود. تتبع در آثار فقهی نشان میدهد که مسئولیت نسبت به منفعت به لحاظ های مختلف میتواند مورد بررسی قرارگیرد. زیرا منافع بر دو قسم است منافع مستوفات و منافع غیر مستوفات. منافع مستوفات، منافی است که شخص پس از استیلاء بر مال دیگری از آن بهره مند گردد، مثل آنکه اتومبیل دیگری را برداشته و سوار آن شود. منافع غیر مستوفات هم آن دسته از منافع ممکن الحصول اند که شخص متصرف با استیلاء خود بر مال، بهره برداری از آن را از مالک سلب کرده و خود هم بهره مند نشده است؛ مثل آنکه شخصی درب خانه دیگری را بدون اجازه او قفل کند یا اتومبیل او را در پارکینگ منزل خود نگهدارد. منافع غیر مستوفات نیز بر دو قسم است: زیرا گاه فرد بدون از منافع استفاده می کرد و گاه شخص جلوی استفاده مالک از عین را میگیرد ولی اگر شخص از آن هم اینکه از عین استفاده کند مانع استفاده مالک از آن میشود؛ به طوری که اگر ممانعت شخص نبود، صاحب حق ممانعت نمی کرد مالک از آن استفاده نمی نمود. مثلاً شخصی مغازه ای در اختیار دارد که به علت بیماری از آن بهره ای نمی برد و درصدد اجاره آن هم نیست و دیگری آن را غصب کرده و غاصب هم هیچ استفاده ای از آن نمی کند. فقهاء در مبحث ضمان عین و بدل بحث از ضمان منافع را نیز پیش کشیده اند و در اینکه آیا منافع هم مشمول



ضمان واقع میشود یا نه؟ با فرض شمول آیا حکم ضمان شامل منافع مستوفات و غیر مستوفات هر دو می شود یا خیر؟ به عبارتی دیگر در جاهایی که به مقتضای دلیل خاصی عین و یا بدل آن بر عهده کسی می آید؛ آیا علاوه بر رد عین پرداخت وجهی بابت منافع از دست رفته یا استفاده شده نیز لازم میشود یا خیر؟ اختلاف نظر وجود دارد. فلذا این نوشتار با بررسی نظرات و آرای فقها در مورد ضمان منافع ضمن پاسخ دادن به این سوالات به تبیین قاعده ضمان منافع نیز خواهد پرداخت.

۱-۱- دلایل قائلین به عدم ضمان منافع

برخی با قول به ضمان منافع مخالفت کرده و گیرنده مال را ضامن منافع ندانسته و قائل اند که گیرنده مال فقط نسبت به عین آن ضامن است و در مقابل منافع آن مسئولیتی ندارد. ایشان در این باره به قاعده کلی الخراج بالضمان استدلال کرده و میگویند: خراج در لغت به غله ای که از مزرعه استحصال می گردد، گفته می شود. همچنین به سهمی که به دولت پرداخت میشود و به هر منفعتی نیز اطلاق میگردد اما به قرینه مناسبت حکم و موضوع منظور از خراج در این قاعده کلی همین معنای سوم است. یعنی اگر کسی ضامن مالی شد، منافع آن مال هم، مال او است. به عبارتی کسی که خسارت می پردازد از منافع استفاده می کند، چون گیرنده مال در عقد فاسد، ضامن عین کالا است؛ لذا منافع مال او است و او ضمانی نسبت به آنها ندارد. بنابراین تفسیر، هر کس حیوانی را کرایه کند تا جای معینی و از آنجا تجاوز کند و به جای دیگری برود شرعاً ضامن است اما منافع مال متعلق به اوست. در این قاعده هم میتوان "با" را بای سببیت دانست که بدین ترتیب معنای قاعده چنین می شود: منافع به سبب ضامن بودن نسبت به کالا مال اوست و هم میتوان آن را "باء" مقابل دانست بدین معنا که در مقابل ضمان شخص نسبت به عین و کالا منافع آن به او تعلق دارد (ابن حمزه، بی تا، ۲۵۵) مالک و ابو حنیفه نیز بر این اعتقاد بوده اند که غاصب ضامن منافع نیست و در قبال ضمان نسبت به عین، منافع زمان تصرف به او تعلق می گیرد. (مغنیه، بی تا، ۱۳۹) اما در جواب سخن فوق گفته میشود اولاً حدیث از نظر سند ضعیف است (خوبی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۱۳۳)؛ به طوری که امام خمینی پس از بررسی مفصل سند این حدیث در آخر نتیجه می گیرند این حدیث مشکل سندی دارد و نمیتوان به راحتی به آن استناد کرد و سند آن را معتبر دانست و صرف استناد شیخ طوسی و ابن حمزه ضعف سندی آن را جبران نمیکند امام خمینی ۱۴۲۱، ج ۱ (۴۶۸) ثانیاً: استدلال به روایت به معنایی که ذکر شد، موجب میشود که در کالای غصبی هم منافع مستوفات را مضمون ندانیم در حالی که ضمان منافع مستوفات در مقصوب امری مسلم است. ثالثاً: تعدد احتمالات در معانی حدیث آن را از امکان استدلال به آن ساقط کرده است اذا



جاء الاحتمال بطل الاستدلال؛ زیرا کلمه خراج احتمال دارد به معنی خراج و مقاسمه باشد که در این صورت از موضوع بحث در ضمان منافع خارج میشود و نیز محتمل است معنی خراج اعم از اراضی خراجیه و مطلق منافع باشد که در این صورت بالضمنان به معنی سبب ضمان خواهد بود و معنی حدیث همان طوری خواهد بود که برای نظریه ابن حمزه مورد استناد قرار گرفته است و تملک منافع به سبب ضمان اصل مال میباشد همچنین احتمال میرود هر چند ضعیف «باء» در بالضمنان به معنی «مع» باشد که در این صورت مفهوم حدیث این میشود که منافع توأم با ضمان است و استیفای آن ضمان آور است (خویی، ۱۴۱۳ ج ۳ ۱۳۵) پس همان طور که دیدیم حدیث در اثبات و نفی ضمان مجمل است و معقول نیست با خبری که دلالتی روشن ندارد دست از قواعد مسلم کشید. رابعاً بر فرض که سند حدیث مشکلی نداشته باشد، مفاد این قاعده به بیع اختصاص دارد و معنایش این است که هرگاه شخصی مالی را از دیگری خریداری کند چنانچه مال مذکور پس از قبض به موجب امری قهری یا غیر آن تلف شود نمیتواند برای اخذ خسارت به فروشنده مراجعه کند؛ زیرا اگر مال سالم می ماند منافع آن برای مشتری می بود بنابراین حال که چنین است خسارت آن هم بر او وارد است. موارد غصب و استیلا بدون مجوز قانونی بر مال غیر مشمول این روایت نیست، زیرا استفاده از مال دیگری بدون اذن او بالاجماع جایز نیست امام خمینی در این مورد بیان میدارند: این قاعده بیانگر حکم حکومتی کلی است یعنی مبالغی که حکومت اسلامی به عنوان مالیات میگیرد در مقابل تعهدات و مسئولیت هایی است که نسبت به امور مسلمین و اداره جامعه آنها بر عهده دارد (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۵: ۴۵۷)؛ این تفسیر اقرب به الفاظ قاعده و ارجح میباشد (همان، ج ۴ ۶۱۷)؛ به خصوص با استفاده از تعبیر «قضی» که قبل از آن آمده میتوان گفت پیامبر (ص) در مقام بیان حکم حکومتی بوده است. یعنی از طرفی حاکم اسلامی موظف به انجام تعهدات خود است و از طرف دیگر مردم حق مطالبه انجام تعهدات را از وی دارند. این تفسیر از مفاد قاعده در واقع بیانگر این معنا است که مالیاتی که مردم به حاکم اسلامی میدهند، بدون عوض نیست، که وی هیچ گونه تعهدی در قبال آنها نداشته باشد و این مبالغ را به ظلم از مردم گرفته باشد، بلکه در عوض این وجوه، متعهد به انجام اموری است که نمیتواند از آنها تخلف کند (همان، ج ۵ ۴۵۷)؛ پس ایشان به حکومتی بودن مفاد قاعده تمایل پیدا کرده اند بنابراین به نظر میرسد طبق نظر ایشان نیز این قاعده ربطی به باب معاملات نداشته و نمیتواند مورد استناد قرار گیرد ولی در کل با توجه به مالیت منافع میتوان به شمول ادله ضمان نسبت به منافع مطمئن شد؛ به ویژه آنکه به حسب ارتکازات عرفی و اعتبارات عقلایی می توان گفت شخص به تبع استیلا بر عین بر منافع نیز استیلا دارد. به تعبیر دیگر عین وقتی تحت ید شخص بود به تبع آن کشف می شود که



شخص مالک منافع آن نیز شده است بنابراین قلمرو قاعده علی الید محدود به اعیان نیست بلکه بر ضمان منافع نیز دلالت دارد.

۱-۲- دلائل قائلین به ضمان منافع

با مراجعه به کتب فقهی مشاهده میشود که فقها برای اثبات ضمان منافع به دلایلی استناد کرده اند که در ادامه ضمن بررسی آنها ادله اثبات قاعده مورد نظر را نیز تبیین می نماییم.

۱-۲-۱- قاعده علی الید

طبق قاعده علی الید، استیلاء بر مال یا حق دیگری بدون اذن او و بدون اذن شارع از موجبات ضمان قهری است که از آن به ضمان ید یاد میکنند مستند این قاعده حدیثی است از پیامبر (ص) که می فرماید: علی الید ما أخذت حتی تودیبه (ترمذی ۱۳۴۴، ج ۳: ۵۶۶ بیهقی ۱۴۱۵، ج ۶: ۹۵ احصائی ۱۴۰۳، ج ۲: ۳۴۵). از این روایت چنین مستفاد میشود هر چیزی که از آن دیگری باشد و در تصرف شخص دیگری در آید بر عهده اوست تا آن را پرداخت نماید. بنابراین اگر عین مال موجود باشد بر متصرف واجب است از آن رفع ید نموده و به مالک مسترد نماید و اگر عین تلف شده باشد واجب است مثل یا قیمت آن را به مالک بپردازد. در بحث از ضمان در قاعده علی الید در مورد اثبات ضمان منافع از طریق این قاعده اختلاف نظر گسترده ای بین فقهاء وجود دارد؛ برخی حکم ضمان مستفاد از این قاعده را هم شامل عین میدانند و هم شامل منفعت؛ خواه مستوفات باشد و خواه غیر مستوفات از نظر آنها همان طور که بر اساس این قاعده، استیلاء بر عین تحقق یافته استیلاء بر منفعت نیز تحقق یافته است. زیرا با تسلط بر عین منفعت نیز تحت استیلاء در می آید و اصولاً در دیدگاه عرف نیز راه استیلاء بر منفعت استیلاء بر عین است (مراغه ای، ۱۴۱۸، ج ۲: ۴۲۶- علامه حلی، ۱۴۱۴ ج ۲ ۳۸۱) آخوند خراسانی در این مورد می نویسد دلیل ضمان منافع همان دلیل ضمان اعیان است، زیرا ضمان منافع از آثار و لوازم ضمان عین مال است و میان منافع مستوفات و غیر مستوفات تفاوتی نیست (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶: ۳۴) اما در مقابل این گروه برخی دیگر قائل اند به اینکه قاعده علی الید شامل منافع نمی شود. محقق اصفهانی در این خصوص مینویسد حدیث علی الید علاوه بر اینکه ضعیف السند است شامل منافع نمی شود و روایات عدم حلیت تصرف غیر مجاز در مال دیگری مانند حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ (احصائی، ۱۴۰۳، ج ۳: ۴۷۳) نیز در مقام بیان حکم تکلیفی هستند نه در مقام بیان حکم وضعی (ضمان اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۱۷) شیخ انصاریدر مکاسب می نویسد: الا إشکال فی عدم شمول صله الموصول للمنافع و حصولها فی الید بقبض العین لا یوجب صدق الاخذ، و دعوی أنه کنایة عن مطلق الاستیلاء الحاصل



فی المنافع بقبض الاعیان، مشکله؛ ظاهر از عبارت فوق این است که شیخ در اینکه حدیث کنایه از مطلق استیلا بوده و تمام انواع آن را شامل میشود، اشکال می کند. وجه اشکال هم عدم وجود دلیل بر چنین اطلاقی است یا آنکه چنین اطلاقی خلاف ظاهر است، آری ایشان استیلائی فی الجمله را میپذیرند شیخ انصاری ۱۴۲۰، ج ۳ (۲۰۴) ایشان همچنین در جای دیگر در عدم شمول قاعده بر منافع غیر مستوفات مینویسند حدیث علی الید شامل این منافع نمیشود. چون واژه اخذ بر منافع غیر مستوفات صدق نمی کند زیرا این واژه که به عنوان صله مای موصول به کار رفته، هرگز بر دریافت منافع استیفاء نشده انطباق نمی یابد اگر چه قبض صادق باشد از طرفی دیگر دلیل احترام مال مسلمان نیز شامل این مورد نمی شود چون این دلیل هنگامی اقتضای ضمان میکند و پرداخت مبلغی را در قبال آن ایجاب می نماید که در دست دیگری مورد بهره برداری قرار گرفته و اتلاف شود و در صورتی که شخص هیچ گونه استفاده ای از آن نکرده است ضمانی نیز در قبال آن نخواهد داشت (همان، ج ۳: ۲۰۶) عدم صدق واژه «أخذ» بر منافع بدین بیان که واژه اخذ ظهور در گرفتن حسی دارد. لذا بر چیزی که قابل گرفتن حسی نباشد اخذ اطلاق نمیشود و از مفاد قاعده خارج است و پذیرش این ادعا که اخذ کنایه از مطلق استیلا است، اعم از استیلائی بر عین و منافع مشکل است. بنابراین منافع که قابل اخذ حسی نیست، از مفاد قاعده خارج و قاعده علی الید شامل منافع نمی شود. (شیخ انصاری، ۱۴۲۰، ج ۳: ۲۰۷) اشکال اگر چه واژه اخذ در گرفتن حسی ظهور دارد اما استعمال آن در معنای استیلاء شایع است و در دوران امر بین تخصیص مای موصوله به امور حسی و یا اطلاق آن یعنی مطلق استیلاء - اعم از استیلائی بر اعیان و منافع - بدون شک حمل آن بر مطلق استیلاء اولی است؛ زیرا استعمال آن در اخذ خانه، ملک و... که قابل اخذ حسی نیست فراوان است به عبارتی ملاک در این قبیل امور متفاهم عرفی است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ۴۰۷) عدم صدق واژه اخذ بالید بر منافع بر فرض که واژه اخذ بر مطلق استیلاء دلالت کند، قید ایده آن را به اشیاء محسوس منحصر می کند؛ زیرا منظور از ید عضو خاص است و طبیعی است که منافع، غیر محسوس اند و قابل اخذ حسی نیستند؛ لذا واژه اخذ بالید بر انحصار مفاد قاعده نسبت به اعیان دلالت دارد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ج ۱: ۳۱۶) اشکال این استدلال مخدوش است. چون مراد از اید عضو خاص نیست بلکه «ذوالید و خود شخص مراد است. زیرا معنا ندارد که دست به عنوان عضو خاص ضامن باشد بلکه ذوالید است که ضامن است. لذا واژه «یده» به عنوان استعاره یا کنایه استفاده شده است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۰۷) منافع از جمله امور تدریجی الوجودند که نسبت به آنها استیلائی فعلی ممکن نیست زیرا منافع سابق که گذشته و منافع آینده هم هنوز نیامده و بین وجود منافع گذشته و منافع آینده چیزی وجود ندارد. بنابراین فرض نمی توان علاوه بر اعیان منافع را نیز مشمول قاعده دانست (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۱۷) اشکال تدریجی بودن



وجود منافع با استیلاي آن منافات ندارد زیرا استیلا در هر مورد به حسب آن مورد است. در منافع هم چون حصول منفعت تدریجی است لذا استیلاي نسبت به آن در طول زمان معنا پیدا می کند؛ یعنی با وجود استفاده مستمر و لحظه به لحظه از منافع لحظه به لحظه نیز ضامن است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۰۸)؛ بنابراین کیفیت ضمان در این قاعده بر اساس معیارهای عرفی است و بر این اساس در شمول قاعده بین اعیان و منافع که تدریجاً حاصل میشود فرقی نیست (همان، ج ۲: ۴۸۳) عدم صدق واژه «تأدیه» بر منافع اگرچه ممکن است قاعده «علی الید به اعتبار صدر آن و تعبیر ما اخذت شامل منافع نیز بشود، اما برای ضمان و عهده غایت یعنی ادا» قرار داده شده و این واژه بیانگر آن است که چیزی موضوع قاعده میباشد که پس از اخذ قابلیت برگرداندن را داشته باشد و منافع فی حد ذاته قابلیت برگرداندن را ندارد. زیرا اداء ظهور در ادای همان مال گرفته شده را دارد و حال آنکه نمیتوان خود منفعت را ادا نمود. اما نسبت به عین چون فی حد ذاته قابل برگرداندن است این واژه اطلاق میشود لذا منافع داخل در موضوع قاعده نیست (محقق اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۱۷ خونی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۴۰۱) اشکال: حدیث ظهور در جعل ضمان برای مأخوذ دارد و غایت مذکور در حدیث بدین معنا است که حکم به ضمان نسبت به مال گرفته شده ای است که به مالک برگردانده نشده خواه قابلیت برگرداندن را داشته باشد یا نه بنابراین ذکر واژه حتی تودیه برای حصر مدلول حدیث به موارد قابل تأدیه نیست، بلکه تنها برای تحدید متعلق حکم است که این نظریه با برداشت عرفی نیز منطبق است. یعنی عرف نیز این خصوصیت (قابلیت تأدیه) را لحاظ نمیکند بلکه تنها أخذ را ضامن میداند و قائل است که تنها در صورت برگرداندن مال، رفع ضمان می شود؛ بدون آنکه در تحقق ضمان به امکان و قابلیت ادا کردن مأخوذ توجهی داشته باشد. خلاصه آنکه تمام موضوع ضمان در نظر عرف استیلاي بر مال غیر است نه استیلاي بر شیء قابل برگرداندن و نه مأخوذ برگردانده نشده (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۴۱۱). با نقدهایی که از طرف حضرت امام به ادله قائلین به اختصاص مفاد قاعده علی الید به اعیان و عدم شمول آن نسبت به منافع وارد گردید نتیجه میگیریم که اداء در مورد منافع هم ابتدائاً و هم استدامتاً صدق می کند؛ زیرا همان طور که اخذ منافع به تبع اخذ عین است ادای منافع ابتدائاً نیز به تبع ادای عین است، اما به صورت استدامتاً؛ باید منافع را نازل منزله تلف عین بدانیم به این صورت که همان گونه که ادای عین در فرض تلف، به تحقق ادای مثل یا قیمت است ادای منافع نیز به ادای عوض آن است. به عبارت دیگر از حدیث استفاده می شود که امکان تحقق غایت هر چند ابتدائاً وجود داشته باشد در صحت حکم کفایت میکند، زیرا حتی نسبت به اعیان ادای خود آنها در صورت تلف امکان ندارد ضمن اینکه اگر بخواهیم از حدیث، شرطیت ادا هر چند به صورت بقاء را استفاده کنیم، لازمه آن این است که برخی از اعیان از دایره شمول این روایت خارج باشند؛ مانند اعیانی که به صورت



تدریجی از بین میروند همچون یخ در تابستان در این موارد روشن است که ادا به صورت بقا امکان ندارد. از دیگر سو کسی نمیتواند ادعا کند که چنین موردی از این قاعده خارج است. بنابراین از نظر امام خمینی ضمان موضوع این قاعده بر اساس معیارهای عرفی است و بر این اساس در شمول بین اعیان و منافع که تدریجاً حاصل می شود فرقی نیست.

۲- قاعده ید

طبق این قاعده چنانچه چیزی عرفاً تحت اختیار کسی باشد این استیلا نشانگر مالکیت ذوالید است. دلیل و مستند اصلی قاعده بنای عقلا و رویه خردمندان است و مفاد روایات و نصوصی هم به عنوان حکمت و وجه ضرورت اعمال قاعده از معصومین (ع) نقل شده است. برای مثال روایت حفص بن غیاث که امام صادق (ع) می فرماید: «لَوْ لَمْ يَجْزُ هَذَا لَمْ يَقُمْ لِلْمُسْلِمِينَ سُوقٌ»، (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸: ۲۱۵) (کتاب القضاء، باب ۲۵ ح ۲). فقهاء بحث از ضمان منافع را در قاعده ید نیز مطرح کرده اند. ثمره بحث وقتی ظاهر میشود که در خارج بر ما معلوم شود استیلائی فرد بر شی ید مالکی نیست در این صورت هر چند ید نشان از مالکیت بر عین ندارد، ولی اگر قاعده ید شامل منافع شود دلالت بر تعلق و مالکیت منافع اعیان به ذوالید دارد. به عبارت دیگر، حصول یقین به عدم تعلق مالکیت عین به ذوالید لزوماً به معنای عدم مالکیت او بر منافع نیست، بلکه ید بر منافع باقیست و دلالت بر تعلق منافع به صاحب ید دارد. پس قبلاً وجود ید دلالت بر مالکیت صاحب ید بر عین و منافع داشت و وقتی معلوم شد که ید نسبت به عین مالکانه نیست این علم و یقین خدشه ای در تعلق منافع به ذوالید ایجاد نمی کند و منافع مذکور همچنان متعلق به او محسوب میشوند برای روشن تر شدن موضوع باید گفت: استقرار ید بر عین گاهی مالکانه است و گاه ممکن است استیجاری عاریتی و یا تولیتی باشد (مانند اوقاف) که در هر حال، امانی و غیر عدوانی است. ید ظاهراً و بالذات نمایانگر تعلق عین به ذوالید است، ولی اگر بر تعلق منفعت هم دلالت کند هرگاه با دلایل و قرائن خارجی معلوم شد که ید مورد بحث دلالت بر مالکیت عین ندارد، این امر باعث نمی شود که دلالتش بر مالکیت منافع نیز سقوط پیدا کند بلکه در این صورت، به رغم ثبوت غیر مالکانه بودن ید نسبت به عین دلالت ید بر مالکیت منافع به قوت خود باقی و استوار است. نتیجه اینکه هرگاه خانه ای در تصرف شخصی باشد و ادعا کند که آن را اجاره کرده و در این حالت شخص دیگری که در آن خانه ساکن نیست، مدعی شود که خانه در اجاره او است اگر ید را در منافع حجت بدانیم، مدعی غیر ساکن باید بینه اقامه کند ولی اگر ید را بر منافع حجت ندانیم هر دو نفر باید اقامه بینه کنند. گروهی با استناد به این قاعده قائل شده اند که در صحت ضمان منافع تردیدی وجود ندارد، زیرا منافع هم در شمار اموال محسوب شده و در ازای آنها مالی پرداخت



میشود. چنان که در تعریف اجاره گفته شده است: اجاره یعنی تملیک منفعت معلوم در برابر عوض معلوم (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۴ (۳۲۷))؛ پس عوض در مقابل منفعت قرار گرفته است از این رو چنانچه عین مستأجره منافع متعددی داشته باشد و قصد متعاقدين استیفای همه انواع آن نباشد برای جلوگیری از غرر باید در ضمن عقد معلوم کنند که کدام منفعت موضوع اجاره قرار گرفته است (همان: ۳۲۲)؛ حاصل آنکه منافع نیز مثل اعیان مأخوذ و مقبوض هستند و قاعده ید شامل منافع هم می شود. در مقابل گروه دیگری از فقهاء قاعده ید را در منافع معتبر ندانسته و در توجیه نظریه خود می نویسند: متبادر از لفظ ید استیلا بر عین است و عین عبارت است از اشیای واقعی موجود و مستقر در خارج؛ ید به این اعتبار شامل آنچه تدریجاً به وجود می آید و یک جا و یک مرتبه مستقر نیست نمیشود یعنی بر اموری که هنوز ایجاد نگردیده نمی توان وضع ید کرد. بنابراین منافع اعیان که تدریجاً ایجاد میگردند قابلیت اعمال ید ندارند و اگر در مورد منافع ید استعمال می گردد ناظر به منافی است که ایجاد گردیده یعنی فعلیت یافته اند و اطلاق ید بر منافی که تحقق نیافته و در آینده ایجاد خواهند شد ناصحیح است و نسبت به منافع قاعده ید قابل اعمال نیست (نراقی، ۱۴۰۵: ۲۷۵) به نظر میرسد ریشه اختلاف فقها در امکان قرار گرفتن منافع در تحت ید این است که منفعت نسبت به آینده را امر معدومی دانسته اند که غالباً نیز از امور غیر قاره است یعنی تا جزء قبلی معدوم نشود، جزء بعدی موجود نمی شود. بنابراین امکان وقوع آن تحت ید ممکن نیست اما گفته شد ید به معنای سیطره و استیلا خارج است و اعیان هستند که میتوانند تحت سیطره و استیلاء باشند و منافع همراه با اعیان تحت ید است؛ نه اینکه منافع مستقلاً چنین باشند. نسبت منافع به اعیان مثل نسبت اعراض به جواهر است، بنابراین در عالم خارج دو شکل استیلاء نداریم؛ یکی بر اعیان و دیگری بر منافع بر همین مبناست که امام خمینی در کتاب الرسائل در ذیل نظریه کسانی که قائل به عدم دلالت قاعده ید بر ثبوت منافع هستند مینویسند این گروه قائل اند منافع یک امر معدوم است و معقول نیست تحت ید قرار بگیرد زیرا ید یعنی استیلاء و استیلا یک نوع رابطه و اضافه و نسبتی است بین مستولی و مستولی علیه و این اضافه و رابطه امری فعلی است و احتیاج به مضاف و مضاف الیه دارد که هر دو هم فعلی باشند و نمیشود بین دو معدوم و یا یک موجود و یک معدوم اضافه و نسبتی برقرار کرد ولی این وجه مردود به نظر میرسد زیرا استدلال فوق یک استدلال فلسفی است که در مباحث اعتباری مانند قاعده ید قابل توجه نمیباشد و قائلین به این وجه اضافه را مقولیه گرفته اند در حالی که اضافه ید، اعتباری است. در اضافه مقولیه یک نسبت غیر قابل تغییر وجود دارد مانند رابطه بین پدر و فرزند که این رابطه قراردادی و قابل تغییر نیست در حالی که مالکیت از امور قراردادی و اعتباری است و قابل تغییر میباشد و مضاف و مضاف الیه آن هر لحظه ممکن است عوض شوند. (امام خمینی،



۱۴۲۰، ج ۱: ۲۶۷) حال اگر دلیل اعتبار ید تبعی روایاتی باشد که در اثبات قاعده ید به آن تمسک کرده اند، دلالت آنها در خصوص کسی که مالک عین نیست دشوار و اثبات ید مشکل است؛ زیرا اغلب روایات وارده، نسبت به اعیان تحت ید اشخاص است و تسری آن به منافع خروج از موارد روایات خواهد بود. بنابراین به جز ذیل موثقه یونس بن یعقوب در این خصوص دلالتی نداریم در این روایت امام (ع) فرمودند: «من استَوَلَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ، اگر کسی استیلا بر شیء داشت آن شیء مال اوست» (حر عاملی، بی تا، ج ۱۷، ۵۲۵ باب ۸ از ابواب میراث الازواج ۳) شیء هم مفهوم عام است که هم عین و هم منفعت را شامل میشود اما اگر مدرک، بنای عقلا باشد که عمده مدرک در این قاعده نیز همین است و روایات امضای بنای عقلا است در این صورت بنای عقلا قائل به تفصیل است و میگوید اگر ذوالید مالک عین بود ید هم برای ملکیت عین و هم برای ملکیت منافع اماره است اما اگر عقلا بدانند که ذوالید مالک عین نیست بنایشان بر این نیست که بگویند صرف ذوالید بودن اماره برای ملکیت منافع است. در نتیجه باید میان عین و منافع قائل به تفصیل شد. اما به نظر می رسد ید بر ملکیت عین و منافع اماره است و چنانچه ذوالید اقرار بر عدم مالکیت عین داشته باشد و نسبت به منافع چنین اقراری نداشته باشد، اماریت ید بر منافع محفوظ است (بجنوردی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۹۱) بنابراین ملکیت منافع قبل از تحقق منفعت از جمله چیزهایی است که عقلا برای آن اعتبار قائل اند، زیرا منشأ آن محقق گردیده است. مثلاً هنگامی که موجر ملک خود را در اختیار مستاجر میگذارد برای اینکه در آینده از آن استیفای منفعت کند عقلا آن را معتبر میدانند و همان گونه که مالکیت بر عین را معتبر می شناسند مالکیت بر منافع را نیز به تبع عین محقق می دانند.



نتیجه گیری

از مجموع مطالب پیش گفته در مورد استفاده ضمان منافع از قاعده ید نتایج زیر حاصل می شود:

۱- به مقتضای قاعده ید، استیلائی بر منافع به تبع استیلائی بر اعیان است یعنی اولاً و بالذات استیلاء نسبت به عین محقق است و به تبع عین، استیلائی بر منافع نیز محقق میشود چنان که در باب اجاره - اگر که حقیقت اجاره را تملیک منافع بدانیم - تسلیم منفعت به تبع تسلیم عین است لذا در موضوع این قاعده همان گونه که ید، اماره بر ملکیت عین است اماره بر مالکیت بر منافع نیز می باشد.

۲- به مقتضای این قاعده ملکیت عین و منافع در عرض هم است یعنی همان گونه که ید اماره بر مالکیت اعیان است کاشف از ملکیت منافع نیز میباشد لذا اگر به دلایل دیگری بدانیم که عین ملک غیر ذوالید است، اما در ملکیت ذوالید نسبت به منافع شک شود بر اساس قاعده ید منافع متعلق به ذوالید است، زیرا ملکیت منافع تابع ملکیت عین نیست؛ بلکه در عرض یکدیگرند. البته اگر اختلاف به نزاع و مرافعه به محکمه منجر شود بر اساس قاعده مدعی و منکر عمل میشود از بین این دو وجه اول بهتر و معقول تر است زیرا به حسب ارتکازات عرفی و اعتبارات عقلایی شخص به تبع استیلائی بر عین بر منافع آن نیز استیلا دارد. یعنی به تبع اماریت ید بر ملکیت عین اماریت آن نسبت به منافع نیز ثابت میگردد به تعبیر دیگر عین وقتی تحت ید شخص باشد به تبع آن کشف میشود که شخص مالک منافع نیز هست بنابراین قاعده ید محدود به اعیان نیست بلکه بر اماریت نسبت به منافع نیز دلالت دارد. ضمان منافع غیر مستوفات در ظاهر منطبق با ارتکاز عقلایی است. زیرا در عرف و سیره عقلا، مسببب اتلاف منافع اموال مردم، ضامن منافع محسوب میشدند همان گونه که گفته میشود اگر کسی خانه یا زمینی را به صورت صحیح یا فاسد برای مدت معینی اجاره کند و آن مدت سپری شود خواه از منافع آن استفاده بکند یا نکند، اجرت بر او ثابت میشود (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۳، ۵۲۰ خویی، ۱۴۱۳، ج ۳، ۱۳۸ - موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴، ۶۱)؛ یا اگر مشتری در مبیع به گونه ای تصرف کند که برای آن اجرتی لازم باشد، مثلاً در خانه سکونت کند یا حیوانی را سوار شود مالک خانه یا حیوان برای گرفتن اجرت به وی رجوع می کند و این رجوع عوض منافی است که تحت ید وی بوده است؛ هر چند منافع را استفاده نکرده باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۳۴). منافع از مصادیق اموال محسوب میشود و برای تحصیل آن پول پرداخت میشود و همان طور که از بین بردن خود اشیاء اتلاف است نابودی منافع اموال اعم از مستوفات یا غیر مستوفات هم نوعی اتلاف تلقی می شود و صاحبان اموال تا زمانی که اجازه استفاده از منافع اموال



را ندهند با مجانی بودن منافع را اعلام نکنند ضمان در آنها ثابت خواهد بود (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۳، ۴۰۲ بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ۶۱- ایروانی، ۱۴۱۸) بنابر این منظور از ضمان منافع در قاعده ضمان منافع اعم از منافع مستوفات و غیر مستوفات است. همچنان که علامه حلی با تأسیس یک قاعده کلی در این باره مینویسد از نظر ما هر مالی که دارای منفعتی باشد که آن منفعت به اجاره داده شود با تلف شدن با اتلاف در دست متجاوز، خواه وی از منافع عین در مدت غصب استفاده کرده باشد یا بدون استفاده آن را رها کند در هر حال اجرت زمان غصب بر وی لازم میشود (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۳۸۱) بحث ضمان منافع و مسئولیتی که از این حیث متوجه تلف کننده آن میشود از موضوعات روزآمد فقهی و حقوقی است که اختلاف نظر زیادی در مورد آن وجود دارد. بنابراین این نوشتار کوشیده است تا اولاً با بررسی تمام نظرات مطروحه در این مورد با خاتمه دادن به این اختلافات قدر متیقنی را جهت استناد و استفاده جامعه حقوقی معرفی کند. ثانیاً بحث از ضمان منافع به صورت پراکنده در بحث ضمان عین و بدل مطرح شده است که در این نوشتار با استناد به دلایل ارائه شده از فقها مخصوصاً با الهام از آرای مخصوص امام خمینی (ره) به صورت یک قاعده و موجهه کلیه تحت عنوان «قاعده ضمان منافع» ارائه شد. ثالثاً نظرات در اثبات ضمان منافع با استدلال به قواعدی مانند علی الید یا بد اختلافی است لذا به صرف هر یک از این قواعد نمی توان ضمان منافع را ثابت کرد بلکه با مجموع ادله ای که ارائه شد ابتدأً قاعده ای به تثبیت رسید که من بعد در راستای اثبات ضمان منافع به تنهایی کفایت میکند و دیگر نیازی به مراجعه به قواعد دیگری که استناد به آنها اختلافی است. نمی باشد. رابعاً بر اساس ادله و قواعدی که ذکر گردید ضمان منافع در حق غاصب و متلف در ردیف ضمان عین و بدل ثابت است. بنابراین بر اساس این قاعده هرگاه عمل شخصی موجب ضرر و زیانی بر دیگری شود و این شخص به مقتضای یکی از قواعد مسئولیت مدنی مانند قاعده ضمان ید قاعده اتلاف، قاعده ید، ملزم به رد عین و یا بدل برای متضرر شود ضامن منافع آن نیز خواهد بود. خامساً با استناد به این قاعده هر جا که منافع مستقلاً مورد غصب واقع شده و یا تلف شود فرد ضامن منافع میباشد به عبارتی مفاد این قاعده بیانگر حکم وضعی ضمان است، و به موجب این قاعده وقتی انسان چیزی را غصب و یا تلف می کند، منافع آن چیز هم به طور مستقل و هم به تبع عین بر عهده او قرار میگیرد و باید از عهده آن برآید. ذکر یک نکته در اینجا لازم می نماید و آن اینکه منافع غیر مستوفات با عدم النفع فرق دارد. همان طور که گفته شد منافع غیر مستوفات منافع ممکن الحصول مانند سوار شدن بر مرکب و یا کشت کردن زمین است که در صورت عدم بهره برداری مشمول عنوان تقویت منافع غیر مستوفات بوده و قابل مطالبه است، ولی عدم النفع آن است که شخصی مدعی گردد که اگر زمین من غصب نشده بود میتوانستم آن را بفروشم و با پول آن تجارت کنم و سود ببرم. روشن است که



منافع مثلاً زمین عبارت است از کشت و زرع و نه سود حاصل از فروش آن، و این گونه منافع از نظر فقها، مشمول ادله ضمان نیستند. (محقق داماد، ۱۳۸۵ ش ۷۲ خونی، ۱۴۱۳، ج ۳، ۱۲۷)



منابع

- ۱- ابن حمزه، عماد الدین (بی تا)، الوسيله الى نيل الفضيله، تهران، انتشارات جهان.
- ۲- احصائی، محمد بن علی بن ابراهیم معروف به ابن ابی جمهور، (۱۴۰۳ق)، عوالی اللتالی العزیزیه فی الاحادیث الدینییه، تحقیق آقا مجتبی عراقی، چاول، قم، مطبعه سید الشهدا.
- ۳- اسدی، حسن بن یوسف بن مطهر، (علامه حلی) (۱۴۱۴ق)، تذکره الفقهاء، چاول، قم، مؤسسه آل البيت (ع) الإحیاء التراث.
- ۴- اصفهانی، محمد حسین، (۱۴۱۸ق)، حاشیه بر مکاسبه، چ اول، قم، دار المصطفی (ص) الاحیاء التراث.
- ۵- امام خمینی، روح الله، (۱۴۲۱ق)، کتاب البیع، چ اول تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ۶- امام خمینی، روح الله، (۱۴۲۷ق)، تحریر الوسيله تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ۷- امام خمینی، روح الله، الرسائل العشره، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ۸- ایروانی، باقر، (۱۴۱۸ق)، القواعد الفقهیة، چ اول، قم، موسسه الفقه البطاعه و النشر.
- ۹- ترمذی، محمد بن عیسی، (۱۴۱۵ق)، سنن الترمذی الجامع الصحیح، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۰- حر عاملی، محمد بن حسن، (بی تا)، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۱- حسینی مراغه ای، سید میر فتاح، (۱۴۱۷ق)، العناوین الفقهیة، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۱۲- خوبی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۳ق)، مبانی تکمله المنهاج، چ دوم، قم، دار الهادی.



۱۳- شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، (۱۴۱۰ ق)، روضه البهیه فی شرح اللمعه، قم، انتشارات داوری.

۱۴- شیخ انصاری، مرتضی بن محمد، (۱۴۲۰ ق)، کتاب المکاسب، چ اول، قم، مجمع الفکر الاسلامی.

۱۵- شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، (۱۴۱۷ ق)، الخلاف، ج پنجم، قم، مؤسسه نشر اسلامی.



Investigation and analysis of the interests of the most and non-mustofat in Iranian laws and jurisprudence

Erfan Rahaei¹ / Sayed Mahdi Mirdadashi Kari²

Abstract

The jurists have divided the time of benefits into two categories: the time of benefits and the time of non-mustufat benefits. Since the rulings of these two categories may differ from each other, it is appropriate to examine each one separately. mustofat benefits: Mustofat benefits are the benefits that the spender has used and benefited from, such as living in a house or driving a car. In this kind of interest, famous jurists have accepted the time and only some jurists like Ibn Hamza have opposed it. Shaykh Ansari writes about this. He writes about this. If the sex that was sold under a corrupt contract has a benefit and the customer has used it, according to popular belief, it is obligatory to pay for it, the owner of the jewel also cites such a claim because this ruling is accepted by almost all jurists. On the other hand, if the guarantee is proved in non-mustufat interests, time is proved as a priority in such interests, therefore, the criticism and review of the evidence is avoided here. The two non-satisfied benefits are the possible benefits that a person has deprived the owner of the possibility of exploitation and she herself has not benefited.

keywords: Responsibility of the usurper, benefit of mustofat, benefit non-mustofat, the rule of alalyad, benefit guarantee.

¹ PhD student in private law, Islamic Azad University, Qom branch, Iran.
(Corresponding Author)
erfanrahaee1@gmail.com

² Associate Professor, Department of Private Law, Islamic Azad University, Qom Branch, Iran.
sm.mirdadashi1351@iau.ac.ir

